عدم مخالفت فخر رازی با تواتر قرائات

- الف) اشکال علمی و فرضی او به تواتر و پاسخ خود او
- ب) شرطیت تواتر برای قرآن در مفاتیح الغیب
- «فتامل» صاحب مفتاح الکرامه
- فراموشی فضای علم القرائه بعد از قرن یازدهم و انعکاس آن در بیان صاحب جواهر
- بررسی کلام شیخ انصاری در در قرائت حمزه
- استشهاد نحات به قرائات شاهدی بر استوان قرائات به ملک وحی
- استفاده ای مهم از تاریخ نگارش کتب الحجة للقرائات
- نقدی بر کتاب «پژوهشی در رسم المصحف»
- انعکاس مبنای وحدت قرائت صحیح در کتاب پژوهشی در رسم المصحف
- تهافتی در کتاب التمهید
- کتاب مناسب برای تدریس در بحث قرائات و علوم قرآنی
- مسأله سماع در روایت و قرآن

الف) اشکال علمی و فرضی او به تواتر و پاسخ خود او

صفحه پنجم بودیم. فرمودند:

> و قال الإمام الرازی: اتفق الأکثر علی أنّ القراءات منقولة بالتواتر، و فیه إشکال، لأنّها إن کانت منقولة بالتواتر و أنّ اللّه خیّر المکلّفین بینها کان ترجیح بعضها علی بعض واقعاً علی خلاف الحکم الثابت بالتواتر، فوجب أن یکون الذاهبون إلی ترجیح البعض علی البعض مستوجبین للفسق إن لم یلزمهم الکفر، کما تری أنّ کلّ واحد من هؤلاء القرّاء یختصّ بنوع معیّن من القراءة و یحمل الناس علیه و یمنعهم عن غیره، و إن قلنا بعدم التواتر خرج القرآن عن کونه مفیداً للجزم و القطع و ذلک باطل قطعاً، انتهی[1]

«و قال الإمام الرازی: اتفق الأکثر علی أنّ القراءات منقولة بالتواتر، و فیه إشکال، لأنّها إن کانت منقولة بالتواتر و أنّ اللّه خیّر المکلّفین بینها کان ترجیح بعضها علی بعض واقعاً علی خلاف الحکم الثابت بالتواتر»؛ «واقعاً» خبر «کان» است ای قید است و خبر آن «علی» است؟ هر دو احتمال در عبارت هست. یک لازمی هم دارد که عرض میکنم.

«فوجب أن یکون الذاهبون إلی ترجیح البعض علی البعض مستوجبین للفسق إن لم یلزمهم الکفر، کما تری»؛ تعبیری «لکنان نری» است.**«أنّ کلّ واحد من هؤلاء القرّاء یختصّ بنوع معیّن من القراءة و یحمل الناس علیه و یمنعهم عن غیره»**؛ این برای این طرف است.**«و إن قلنا بعدم التواتر خرج القرآن عن کونه مفیداً للجزم و القطع و ذلک باطل قطعاً»**؛ ای اجماع.

جلسه قبل عرض کردم که در دنباله عبارت خود ایشان جواب میدهد. آقا هم نکته خوبی را تذکر دادند. ایشان نگفتند بعضی از قرائات سبع متواتر است. بلکه گفتند بعضی از قرائات مشهوره متواتر است. اصل اشکال ایشان هم در قرائات مشهوره بود. این نکته خوبی بود که تذکر دادند. یعنی منافاتی ندارد فخر رازی به تواتر قرائات سبع قائل باشد. نکته خوبی بود.

حال برای اینکه بیشتر به این اشکال ورود کنیم و ذهنمان به آن مانوس شود، ببینیم مرحوم صاحب متفاح الکرامه چه میفرمایند.

> قلت: قد یستأنس لذلک بما نراه من النحویین من نسبة بعضهم بعضاً إلی الغلط مع أنّهم الواسطة فی النقل عن العرب و مذاهبهم فی النحو کاشفة عن

> کلام العرب فی تلک المسائل و الإشکال الذی ذکره جار فی ذلک أیضاً فتأمّل، و سیأتیک التحقیق[2]

«قلت: قد یستأنس لذلک بما نراه من النحویین من نسبة بعضهم بعضاً إلی الغلط»؛ جلوتر عرض کردم مرحوم آسید جواد به‌خاطر خبرویت بالایشان، بحث را به‌صورت بسیار لطیف از زمختی‌ای که بعد از قرن یازدهم بر فضا حاکم شده بود، تلطیف می‌کنند. الآن یکی اشکال فخر رازی است. ایشان می‌گویند چه اشکالی می‌کنید؟! خب من همین اشکال را به نحوی‌ون دارم. این برای در فخر رازی است. «قد یستأنس»، حالت در بر حرف او را پیدا می‌کند. بعد هم «فتامل» دارند. ببینیم در هست ای نیست؟ ای همینی که من فهمیدم درست است ای نه.

«**قلت و قد یستأنس لذلک**»؛ برای شبیه‌سازی و تنظیر به اشکال فخر رازی، «**بما نراه من النحویین من نسبة بعضهم بعضاً الی الغلط**»؛ چطور این قاری می‌گوید حرف او را قبول ندارم، خب نحویی هم همینطور است. کوفیین می‌گویند بصریین غلط می‌گویند و بصریین می‌گویند که کوفیین غلط می‌گویند. اینها می‌گویند زبان عربی این است و آنها می‌گویند زبان عربی این است. او می‌گوید این غلط است و دیگری می‌گوید این درست است.

«**مع أنّهم الواسطة فی النقل عن العرب**»؛ مثل قراء که واسطه نقل از شارع مقدس هستند، آنها هم ناقل از عرب هستند. شما لسان عربی را به جای شارع بگذاری، نحات می‌شوند واسطه نقل از آنها و اختلاف می‌کنند.

«**و مذاهبهم فی النحو کاشفة عن کلام العرب فی تلک المسائل**»؛ کلام عرب هم که دو تا نیست. یکی است.«**و الإشکال الذی ذکره جار فی ذلک أیضاً فتأمّل، و سیأتیک التحقیق**»؛ چرا جاری است؟ این ناقلینی که یکدیگر را تخطئه می‌کنند، اگر تخطئه آنها صحیح نیست -کما اینکه در فرض اول است- اگر برای قراء ترجیح صحیح نبود و کافر بودند؛ یلزمه الفسق؛ فاسق بودن که چرا چیزی را که خدا قرار داده را در می‌کنید؟! خب اگر نحویین هم وقتی یکدیگر را تخطئه می‌کنند، اگر تخطئه درستی نیست، سقطوا عن الخبرویه. دیگر حرفشان میزان نیست. دیگر نحوی نیستند و دیگر در کلام عرب امین نیستند. اگر هم تخطئه آنها درست است، پس کلام عرب کلام متناقضی است. هم صحیح است و هم غلط است. اینکه در یک کلام نمی‌شود! ایشان دارند حرف او را در می‌کنند که در اینجا هم باید حرف بزنی. اگر اینجا می‌توانی جواب بدهی در آن جا هم جواب بده. حال به «فتامل» ایشان می‌رسیم.

برای اینکه کلام ایشان تطبیق و جا گذاری شود، دوباره عبارت فخر رازی را ملاحظه بفرمایید. برای یادآوری خوب است که عرض کنم؛ این «قال الامام الرازی» که الآن مشغول هستیم، امر چهارمی است که صاحب مفتاح الکرامه به‌عنوان هشت مطلب وامری که قبال آن اجماع و ظاهر علماء است، مطرح کرده‌اند. یعنی صدر کلامشان این بود: «فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم أنّها»؛ تمام قرائات سبعه،«متواترة إلیه صلی‌الله علیه وآله وسلم»؛ حضرت هفت قرائت را فرمودند. «فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم»؛ اجماعاتی که گفتند در آنها تواتر هست. این را فرمودند و بعد مخالفینی آن را بیان کردند و هشت امر را ذکر کردند. کلام شیخ در تبیان، کلام طبرسی در مجمع، زرکشی در برهان و اینجا هم کلام فخر رازی در مفاتیح الغیب است. بعد هم زمخشری است و بعد در دهم سراغ روایتی می‌روند که اصلی‌ترین بحث است.

خب الآن فخر رازی در مقابله با اینکه همه متواتر باشند تا پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه اشکالی کرد؟ گفت اگر متواتر هستند؛ یعنی همه را از حضرت گرفتند. پس چرا با هم دعوا می‌کنند و چرا ترجیح می‌دهند؟ چرا او می‌گوید که قرائت او را نخوان؟ دراین‌صورت فاسق می‌شوند و

دارد قول خدا را انکار می‌کند. دارد قرآن را انکار می‌کند. هفت حرف بر حضرت نازل شده که متواتر هست، اما او می‌گوید مباد دور آن بروید، بلکه هر چه که من می‌گویم درست است. لذا او فاسق می‌شود، اگر متواتر است. چون ایشان اشکال در تواتر می‌کند. «إن کانت منقولة بالتواتر و أن اللّٰه خیّر المکلّفین بینها کان ترجیح بعضها علی بعض واقعاً علی خلاف الحکم الثابت بالتواتر»؛ در این بیان «واقعاً» را خبر نگرفتیم، یعنی اگر حکم ثابت به تواتر این باشد که همه اینها کلام خدا است، ما چه کاره هستیم که بین هفت کلامی که ملک وحی آورده بگوییم که این بهتر است؟! این اولین نقص خودش است. اگر بالتواتر ثابت باشد، «إن کانت منقولة بالتواتر و أنّ اللّٰه خیّر المکلّفین بینها کان ترجیح بعضها علی بعض واقعاً»؛ یعنی بگوییم که واقعاً این بهتر از این است، «کان علی خلاف الحکم الثابت». اگر خبر کان باشد معنایش روشنتر است. «کان ترجیح بعضها علی بعض واقعاً علی خلاف...»؛ به نظرم احتمال اول بهتر است. چون اگر قرار باشد که «واقعاً» خبر باشد، دیگر نیازی به آن نیست. در عبارت سلیس عربی که «واقعاً» نیاز نیست. آن را بیندازید. «کان ترجیح بعضها علی بعض علی خلاف الحکم الثابت»؛ یعنی بهآن نیاز نیست. لذا احتمال دارد که می‌خواهند بگویند «ترجیح واقع».

در عبارت فخر رازی مطالب خوبی هست. یکی می‌گوید اشکال این است که اگر آن هایی که ترجیح می‌دهند بخواهند ترجیح واقعی بدهند؛ یعنی بگویند یکی بر دیگری ترجیح دارد، این مشکل است. اما اگر بخواهند در اصطلاح خود قراء ترجیح بدهند–به‌معنای مختار- مختار به‌معنای ترجیح واقعی نیست. به‌معنای فتوا نیست که بگویند حکم الله این است و لاغیر. ترجیح یعنی اختیار القرائه. این باشد که اصلاً اشکالی نیست. آن یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد به‌خاطر اخفیت بر لسان. عثمانی ها ترک بودند. می‌گوید چون بر زبان آن‌ها فلان قرائت سخت است، ما قرائت حفص را می‌آوریم. آن را ترجیح می‌دهد. ای مثلاً این قرائت با معنای قاعده ادبی رجحان دارد. قرائت دیگر را در نمی‌کند. می‌گوید این قرائت با قول کوفیین جفت و جور است. اما با قول بصریین جفت و جور نیست. این ترجیح واقعی نشد، بلکه ترجیح در فضای قرائات است و در دیگر قرائات نیست.

پس اگر فخر رازی «واقعاً» را به این صورت گفته اصلاً خودش به یک جواب اشاره کرده است. یعنی اگر ترجیح واقعی باشد این فضا را دارد. نه ترجیح اختیاری که به‌معنای مختار نزد قراء است. نه مختار نزد فقها و فتوای آن‌ها.[3]

پس گفت اگر واقعاً به این صورت باشد لازمه آن‌ها کفر است. برای نحوی ها هم همین است. اگر بین کوفیین و بصریین می‌خواهد بگوید که واقعاً حرف آن‌ها غلط است –غلط الی النهایه، نه خلاف فصاحت باشد- اگر می‌خواهد آن را بگوید خب معلوم می‌شود معظمی از نحات –مثلاً بصریین- در مرآتیت و واقع نمائی زبان عربی در اشتباه هستند. چه خبرهای است که چیزی که واقعاً غلط است را می‌گوید. این برای بخش استیناسی است که ایشان فرمودند.

---

[1] مفتاح‌الکرامة‌فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص۲۱۶

[2]همان

[3]شاگرد: چه بسا منشأ آن همان خفاء واقع باشد. اگر واقع مخفی نباشد چرا آن‌ها با هم اختلاف می‌کنند؟

شاگرد۲: ظاهراً ایشان مسأله اختیاری را نمی‌دانند.

استاد: بله، هم مسأله اختیار و مختار، و هم این مسأله که آیا اختلاف القرائه از اجتهاد آن‌ها است یا نه؟ حال به فرمایش شما می‌رسیم. چند نکته مهم راجع به آن داریم. من عبارت را سر برسانم.

ب) شرطیت تواتر برای قرآن در مفاتیح الغیب

اما بخش دوم؛ **«و إن قلنا بعدم التواتر خرج القرآن عن کونه مفیداً للجزم و القطع»**؛ قرآن که باید متواتر باشد!نمیدانم این بخش دوم را نگاه کردی ای نه؟ من هفته گذشته ارجاع دادم. کل این سی جلد مفاتیح الغیب فخر رازی که بسیار تفسیری مفصلی است، محوریتش به این است که «لایکون القرآن قرآنا الا باالتواتر». در آخر جلسه قبل هم عبارتی را خواندم؛ اگر بگوییم قرآن هست رواضح هم میآیند و از این حرفها میزنند! این یکی از آنها بود. من در آن صفحه موارد دیگری را هم آوردهام. پس تعبیری «و ذلک باطل قطعاً»؛ نمیخواهد بگوید که قرآن متواتر نیست. بلکه میگوید میدانیم که هست. چطور میخواهیم آن را با این اختلاف قرائات جفت و جور کنیم؟! خب چه جوابی داد؟ جواب داد که قرائات مشهوره خیلی است. بعضی از آنها که متواتر است برای تواتر قرآن کافی است. چه کسی گفته هر چه قرائت مشهور هست، باید متواتر باشد؟!

پس حالا برمیگردیم؛ گفتند «منقولة بالتواتر»، بله، منقولة بالتواتر. پس چرا یکدیگر را در میکنند؟ در غیر این هفت قرائت متواتر، یکدیگر را در میکنند. در این هفت تا که کسی یکدیگر را در نکرده. در سائر قرائات یکدیگر را در کردند. آن هم به این خاطر بوده که در برخی از بلاد تواتر محقق می شده و در برخی دیگر محقق نمی شده. بعضی اشکالات نحوی به یک قرائت بوده و ایراد میگرفتند. این جواب خود فخر رازی است.

«فتامل» صاحب مفتاح الکرامه

«فتامل» چیست؟ شاید منظور این باشد که وقتی ما در مورد قرآن کریم تواتر را می‌گوییم، باید موجب قطع به صدور قرآن کریم از حضرت و ملک وحی شود. به این نیاز داریم. اما در جانب نحویین که اختلاف می‌کنند خبره هستند، فوقش می‌گوییم اشتباه نکرده‌اند و واقع نمائی کرده‌اند. اما زبان عرب دو بخش دارد و لازم نیست هر بخشی از آن متواتر باشد. یعنی لسان عرب، به‌عنوان لسان عرب قطعیت در همه شعبش نیاز نیست. به خلاف قرآن که قطعیتش مفروض شما است. این به ذهن من آمد. به ذهن شما هر چه آمد بفرمایید. پس «فتامل» که ما در قرآن کریم نیاز به قطعیت داریم، اما در بازتاب دادن عربیت توسط نحات، خبرویت لازم است. ای در نهایت آنها درجایی‌که مصیب نیستند، از خبرویت می‌افتند. ای در تخطئه مصیب هستند. آن مربوط می‌شود به بخشی از فصاحت عربی و ... . قطعیتی که ما در تواتر قرآن مورد نظرمان است، آن قطعیت در مشبّه شما که مسأله اختلاف نحات است، موجود نیست.

بعد می‌فرمایند: «سیاتیک التحقیق». صفحه هشتم رساله ما را نگاه کنید. چون عباراتشان مختصر است، آن را می‌خوانم.

فراموشی فضای علم القرائیه بعد از قرن یازدهم و انعکاس آن در بیان صاحب جواهر

می‌فرمایند:

> و أمّا ما وقع فی المقام السابع فالظاهر من علمائنا و غیرهم عدم وجوب موافقة المتواتر أهل النحو أو الأقیس عندهم، و کم من قراءة أنکرها أهل النحو کإسکان «بارئکم و یأمرکم و ما یشعرکم» و نصب قومًا فی «لیجزی قومًا» و غیر ذلک، بل النحو ینبغی أن ینزّل علی القرآن المجید و أن یکون مستقیمًا به لا العکس. و لا یجب موافقة الأفشی و الأظهر فی اللغة، لأنّ القراءة سنّة متّبعة یجب قبوله، و هذا الخبر مشهور و قد رووه عن زید بن ثابت[1]

«**و أمّا ما وقع فی المقام السابع فالظاهر من علمائنا**»؛ این مطالب چیز کمی نیست. خیلی مهم است. ولی متأسفانه بعد از خود آسید جواد و اساتیدشان فضا خیلی عجیب شده است. من که بعضی از مطالب را می‌بینم واقعًا تعجب می‌کنم. شاید قبلًا هم عرض کرده‌ام، جواهر کتاب مهم فقهی است. صاحب جواهر چنان به این اجماعات و مطالب حمله می‌کنند! خدا شاهد است من در کلمات علماء مقصودم بی ادبی نیست. ولی می‌خواهم فضای علمی را بگویم. وقتی فضای علمی در جه‌تگیری نقد، خدشه و مناقشه جلو می‌رود، تا کجا می‌رسد. ایشان تمام بحث قرائت را به «حیثُ/ حیثِ» تنزل می‌دهند و بعد هم با استادشان کاشف الغطاء در می‌افتند. شما این‌ها را یادداشت کنید. من فقط اشاره می‌کنم. جواهر، جلد نهم، صفحه دویست و نود و هشت. در مانحن فیه اجماع خیلی قوی است. ما که حدود هفت-هشت سال است در اینجا مباحثه می‌کنیم، برای من طلبه به‌آور است مثل صاحب جواهری که در فقه بزرگ هستند، به این شکل به میدان این اجماع بروند و این اجماع را به این صورت بکوبند.

من اطمینان دارم اگر بعد از قرن یازدهم مثل درس نحو در حوزه‌های علمیه درس علوم قرآنی بود، اینطور نمی‌شد. یعنی همینطوری که صاحب جواهر الفیه و سیوطی را در طلبگی‌شان خواندند، شاطبیه ای را که شهید اول و ثانی خوانده بودند، ایشان هم می‌خواندند، اینطور نمی گفتند. من قاطع هستم که اصلًا اینطور نمی‌شد. درحالی‌که از قرن یازدهم شاطبیه رفت. شهید ثانی می‌گویند من این‌ها را خوانده‌ام. چندین بار گفته ام. لذا وقتی این‌ها رفت، به این صورت می‌شود.

حال عبارت را ببینید: منظور من اینجا است:

> فحينئذ ول أجمع القراء مثل على كسر « حيث » مثل لم يمتنع على المصلي أن يقرأها بالضم وأ الفتح ، وهكذا في سائر حركات البناء والبنية والاعراب والإدغام والمد وغيرها ، ومن العجيب دعوى بعض الناس لزوم ذلك حتى ولو كان وقوع ذلك من مثل القراء لمجرد اتفاق ال أنهم يرون وجوبه ، فإن العبرة بما يسمع منهم ال بمذاهبهم إذ هي دعوى ال دليل عليها ، بل ظاهر الأدلة خلافها ، بل وخلاف ما صرحوا بوجوبه ممل لم يكن في العربية أو الصرف واجبا ، بل ول أن مثل تلك الأمور مع عدم اقتضاء اللسان لها من اللوازم لنادى بها الخطباء ، وكرر ذكرها العلماء ، وتكرر في الصلاة الأمر بالقضاء ، ولأكثروا السؤال في ذلك للأئمة الأمناء ، ولتواتر النقل لتوفر دواعيه[2]

«فحينئذ ول أجمع القراء مثل على كسر «حيث» مثل لم يمتنع على المصلي أن يقرأها بالضم وأ الفتح»؛ دارینصورت آسمان به زمین میآید؟! نهج عربی است. اجماع کردهاند، خب کرده باشند. یعنی تا اینجا میرسانند که با وجود این همه از قرائات، بحث را برسر تفاوت «حیثُ» و «حیثِ» میآورند! این اجماع به این محکمی را کنار بگذاریم، با این مثال.. .

«وهكذا في سائر حركات البناء والبنية والاعراب والإدغام والمد وغيرها»؛ فرش الحروف را چه کار کنیم؟ تا اینکه میفرمایند: **«ولقد تجاوز أستاذنا الأكبر في كشفه»**؛ مطلبی را از کاشف الغطاء نقل میکنند و بعد میفرمایند:

> لكن قال بعد ذلك : « ثم ال يجب العمل على قراءة السبعة أو العشرة إلا فيما يتعلق بالمباني من حروف وحركات وسكنات بنية أو بناء ، والتوقيف على العشرة انما هو فيها ، ومقتضاه وجوب اتباع السبعة في مثل ذلك ، وعدم التعدي وإن واقف النهج العربي وفيه ما عرفت ، ويلزمه حينئذ وجوب اتباعهم في كل ما فعلوه ، وأجمعوا عليه من إدغام أو مد أو وقف أو إشباع أو صفات حروف حتى ولو كان ذلك عندهم من المحسنات ، إلا أنه ما اتفق وقوع غيره منهم ، لأن العبرة بما يقرءونه ال بما يذهبون اليه ، وإلا لجاز مخالفتهم في الحركات والسكنات ضرورة عدم لزوم قراءتهم بالحركة الخاصة منع غيرها وإن واقف النهج العربي ، ولو منعوا لكانوا غالطين في ذلك كما هو المفروض ، على أن كثيرا من هذه المحسنات صرحوا بوجوبه كما عرفت جملة من الإدغام ، اللهم إلا أن يحمل ذلك على شدة الاستحباب والتأكيد ال اللزوم ، فيجري فيه حينئذ البحث السابق ، وربما تسمع لهذا مزيد تحقيق إن شاء الله فيما يأتي والله الموفق والمسدد ،
>
> [3]

«لكن قال بعد ذلك: «ثم ال يجب العمل على قراءة السبعة أو العشرة إلا فيما يتعلق بالمباني من حروف»؛ کاشف الغطاء فرمودند در سبع دم و املاء و... لازم نیست. **«الا فیما یتعلق بالمبانی»**؛ آن جایی که در مبانی با هم اختلاف دارند و فرش الحروف است باید متابعت کنید. میفرمایند: **«ومقتضاه وجوب اتباع السبعة في مثل ذلك ، وعدم التعدي وإن واقف النهج العربي وفيه ما عرفت»**.

صاحب مفتاح الکرامه در صفحه دوم، سطر اول فرمودند:

> و الحاصل ان اصحابنا متفقون علی عدم جواز العمل بغیر السبع او العشر

«و الحاصل»؛ این عبارت از ایشان کم است؟! بعد صاحب جواهر آن را بفرمایند! توجس بلدریه هم ناظر به همین است.**«ان اصحابنا متفقون»؛** اینجا دیگر مشهور و اشهر هم نیست.**«علی عدم جواز العمل بغیر السبع او العشر»**؛ یعنی شما از عشر نمیتوانید به جای دیگری بروید. اگر اجماع سبع ای عشر است، اصحاب ما متفقون هستند. اما صاحب جواهر مقابل اینها میایستند.

میخواهم عرض کنم پشتوانه اجماع بسیار قوی است. ذهنیت من طلبه این است که در ذهن این بزرگانی که چنین بحث کردهاند، چیزی نیست مگر همین روایاتی که شیخ الطائفه فرمودند بین امامیه معروف هستند؛ «ان الاختلاف یجیء من قبل الرواة». پشتوانه دارند. شیعه به این صورت است. میگویند «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة»، «ان القرآن حرف واحد نزل من عند واحد». وقتی قرائات پشتوانه ندارد دیگر مقصود روحی ندارد که اینها را مراعات کند. میگوید «هم رجال و نحن رجال»! آنها یک اجتهادی کردند و یک چیزی گفتند ما هم اجتهاد میکنیم. چطور اگر آنها حرف بزنند خوب است، ما هم که یک عمر کار کردیم حرفی نزنیم؟! خیلی از این کسانی که حرف میزنند از آنها بالاتر هستند. سیبویه که از خیلی از این قراء در نحو بالاتر است، وقتی یک آیه را میخواند قبول نیست، اما قاری از قراء سبعه قبول است؟! چه کسی این را گفته است؟! این بیانات را دارند. این پشتوانه خیلی مهم است. ان شالله میرسیم. بحث بعدی ما همین روایات است.

شاگرد: بنابراین ایشان حرف کاشف الغطاء را رد میکنند؟

استاد: در «فیه ما عرفت» رد کردند و گفتند که قبول نیست. نهج عربی کافی است. اجماع هم بکنند، لازم نیست.

خب حالا ببینید چه میفرمایند:

«و أمّا ما وقع فی المقام السابع فالظاهر من علمائنا و غیرهم عدم وجوب موافقة المتواتر أهل النحو أو الأقیس عندهم»؛ تحقیق الظاهر این است. میگویند وقتی قرائتی جزء قراء سبعه شد، بگوییم باید موافق حرف نحوی ها باشد، میگویند این قبول نیست. اینکه وقتی قرائتی از قراء سبعه بود و متواتر بود، لازم نیست که با سخن اهل نحو موافق باشد و بگویند نحو میگوید که این غلط است. نحو باید خودش را با آن تطبیق دهد. نه اینکه ما قرائت را با سخن آنها تطبیق بدهیم.

«و کم من قراءة أنکرها أهل النحو»؛ خیلی از قرائات هست که اهل نحو آن را انکار کردهاند.**«کإسکان «بارئکم و یأمرکم و ما یشعرکم» و نصب قوماً فی «لیجزی قوماً» و غیر ذلک»**؛ در مقدمه النشر ابن جزری اینها را توضیح داد. ما مباحثه کردیم.

«بل النحو ینبغی أن ینزّل علی القرآن المجید و أن یکون مستقیماً به لا العکس. و لا یجب موافقة الأفشی و الأظهر فی اللغة»؛ چرا افشی لازم نیست؟ چرا نباید لغت بهتر باشد؟ چرا نباید موافق نهج عربی باشد؟«لأنّ القراءة سنّة متّبعة یجب قبوله»؛ به حضرت میرسد. ما که نمیتوانیم در اصل کار فضولی کنیم.**«و هذا الخبر مشهور و قد رووه عن زید بن ثابت»؛** مرحوم صاحب جواهر میگویند «فی النبوی المشهور»، ولی در اهلسنت از غیر زید بن

ثابت نقل نشده است. من قبلاً عرض کردم که باید مستند فرمایش صاحب جواهر را پیدا کنیم. خلاصه «القرائة سنة متبعة» ریشه قدیمی دارد. پس موافقت با نحو لازم نیست.

من مطالبی از قبل در ذهنم می‌آید و تذکر می‌دهم، هم تکرار است و هم برای کسانی که تشریف نداشتند، تذکری است. مرحوم علامه شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه؛ مقام شخصی مانند شیخ انصاری که استاد الاساتید بودند را من طلبه نباید بگویم، اما منظور من این است که وقتی فضا به سمت مناقشه در یک بحث می‌رود، طوری می‌شود که ذهن عبارات را طور دیگری می‌بینند.

---

[1] مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط- جماعة المدرسين) ج۷ ص۲۲۲

[2] جواهر الکلام ج۹ ص۲۹۸

[3] همان

بررسی کلام شیخ انصاری در در قرائت حمزه

من قبلاً کتاب الصلاة مرحوم شیخ را عرض کرده بودم؛ این صفحه را ببینید؛ آن جایی که ایشان به شراح شاطبیه ایراد گرفته‌اند. جلد اول، صفحه **۳۵۷** و **۳۵۸**. دو عبارت است.

یک عبارت این است:

> نعم، طعن بعض شرّاح الشاطبيّة على مثل نجم الأئمة و الزمخشري و الزجّاج، من أرباب العربيّة الطاعنين في قراءة القرّاء، بأنّهم اعتمدوا في قواعدهم الكليّة و فروعهم الجزئيّة على كلام أهل الجاهليّة، و بنقل الأصمعي و نحوه ممن يبول على قدمه نظما و نثرا و يحتجّون به، و يطعنون تارة في قراءة نافع، و اخرى في قراءة ابن عامر، و مرّة في قراءة حمزة و أمثالهم، فإنّهم إن لم يعتقدوا تواتر القراءة فلا أقلّ من أن يعتبروا صحّة الرواية من أرباب العدالة[1]

این عبارت را هم نگاه کنید: «لسان الأصمعي و نحوه ممّن يبول على قدمه[2]». این دو عبارت با هم فرق دارد یا ندارد؟

می‌خواهم عرض کنم، وقتی فضا، فضای نقاش می‌شود، اینطور می‌شود. مرحوم شیخ کلمه «من» را «من» بیان جنس می‌گیرند. اصلاً وقتی در عبارت او «من» را «من» بیان جنس می‌گیرند و شروع به اشکال کردن می‌کنند. و حال آنکه عبارت او روشن است. «من» بیان جنس نیست. ببینید: «بنقل الأصمعي و نحوه ممن يبول على قدمه»؛ این «من» چند وجه می‌تواند داشته باشد؟ دو وجه. نقل اصمعی و نحو او، که آنها یبول علی قدمه. وجه دیگر این است: نقل اصمعی ممن یبول» که «من» به نقل می‌خورد. نه اینکه برای بیان «نحو» باشد. نقل ممن یبول؟ یا اصمعی و نحو او ممن یبول؟

شاگرد: اگر دومی منظور باشد باید بگویند «نقل اصمعی و نحوه عمن یبول علی قدمیه».

استاد: «نقل منه» غلط است؟! خب حال مطلب هنوز ادامه دارد.

شاگرد: با این بیان شما سه احتمال پیدا می‌کند. یعنی اصمعی با قیاس مساوات ممن یبول شود. یعنی چون نحوه هم مثل اصمعی است، همه آنها ممن یبول می‌شوند.

استاد: دو احتمال است.

شاگرد: یک وجه این است که همه آنها ممن یبول هستند، یک وجه هم این است که ممن یبول برای... .

استاد: یعنی به «نحوه» بخورد. یعنی میخواهید اصمعی را تجلیل کنید و بگویید اجله الله.

شاگرد: بله، به قیاس مساوات ممن یبول باشد و مساوات نشود.

استاد: علی ای حال وقتی قبل از آن کلمه «نقل» هست؛ «نقل الاصمعی و نحوه ممن...»؛ شارح شاطبیه میگوید. مرحوم شیخ بعد که میخواهند بگویند، میگویند «لسان الاصمعی و نحوه ممن یبول».

حالا من حرفش را عرض میکنم تا شما ببینید. اصمعی کیست؟ مرحوم شیخ بعداً که میگویند نقل اصمعی به حمزه شرافت دارد؛ **«و لم یثبت صحة قرائة حمزه»**؛ او کسی است که زبانش عربی است، حمزه چرا اجتهاد میکند؟! وفات حمزه حدود ۱۵۶ است، اصمعی ۲۱۶ وفات کرده. یعنی اصمعی که عرب جاهلی نیست. وقتی حمزه وفات کرده بود او تازه به دنیا آمده بود. او راه میافتاد و در قبائل عرب میرفت. بعد میگفت از عربی در بیابان این را شنیدم. پس مقصود شارح شاطبیه اصلاً این نیست که اصمعی «یبول». اصمعی که عرب قرن سوم است. او که لایبول! لذا اینکه گفته «ممن یبول»، منظورش کسی است که اصمعی از او نقل میکند که همان عرب بیابانی است. شارح شاطبیه چه میگوید؟ الآن حرف زمخشری را میخوانم. به زمخشری حمله میکند.

شیخ میفرمایند: «**نعم، طعن بعض شرّاح الشاطبيّة على مثل نجم الأئمة**»؛که گفت لانسلم،«**و الزمخشري و الزجّاج، من أرباب العربيّة الطاعنين في قراءة القرّاء**»؛ به قرائت قراء طعنه زدهاند. شراح شاطبیه چه گفته است؟«**بأنّهم**»؛ زجاج و نحات،«**اعتمدوا في قواعدهم الكليّة و فروعهم الجزئيّة على كلام أهل الجاهليّة**»؛ آنهایی که قبل از اسلام بودند،«**و بنقل الأصمعي و نحوه ممن يبول على قدمه**»؛ یعنی به نقل اصمعی در قرن سوم که در ۲۱۶ وفات کرده، اعتماد کرده. او در میان من یبول علی قدمه می رفته، یعنی عرب های بادیه؛ در اینجا روشن است که او چه میخواهد بگوید.

«**نظما و نثرا و يحتجّون به**»؛ اصمعی گفت یک عربی به این صورت گفت. میگویند هان، اصمعی میگوید که یک عربی به این صورت گفت و بحث نحوی جلو میرود. میگوید شما از اصمعی که او هم از عربی که یبول علی قدمه، قبول میکنید اما از حمزه ای که میگوید سمعت عن شیخی، و شیخ او هم تا پیامبر میرساند، قبول نمیکنید؟! باید عدالت اصمعی را ثابت کنید و بعد هم باید به نقل او برسید که منقول منه او یبول علی قدمیه است، درحالیکه حمزه نزد همه عادل بوده و از قراء سبعه بوده، او دارد میگوید که شنیدم. خب اگر تواتر آن را نمیپذیرید حداقل روایت او را بپذیرید! میگوید اگر تواتر قرائت حمزه را نمیپذیرید، حداقل روایت او را مثل روایت اصمعی بپذیرید.

«**و يطعنون تارة في قراءة نافع، و اخرى في قراءة ابن عامر، و مرّة في قراءة حمزة و أمثالهم، فإنّهم إن لم يعتقدوا تواتر القراءة فلا أقلّ من أن يعتبروا صحّة الرواية من أرباب العدالة**»؛ من عرض کردم در السبعه ابن مجاهد از همین حمزه نقل میکند که حمزه گفت: «ما قرأت حرفا الا باثر»؛ یعنی من خودم یک کلمه را نگفته ام. بلکه «باثر» گفته ام. یعنی نقل دارم و از شیخ شنیدهام. در اینجا هم همین را میگوید. میگوید چطور وقتی اصمعی میگوید یک عرب به این صورت گفت، از او میپذیرید اما حمزه که میگوید استاد من به این صورت گفت، از او نمیپذیرید؟! مرحوم شیخ چطور جواب میدهند؟ جوابشان این است:

و هذا الطعن كما تري مردود بأنّه بعد ما ثبت أنّ القرآن منزّل على لسان الأصمعي و نحوه ممّن يبول على قدمه، و لم يثبت صحّة قراءة حمزة في لسانهم و لا تواترها عن النبيّ(صلّى اللّه عليه و آله و سلّم)، فتخطئة اجتهاد حمزة في قراءته لا تقدح في عدالته[3]

«و هذا الطعن كما ترى مردود»؛ این درست نیست. چرا؟**«بأنّه بعد ما ثبت أنّ القرآن منزّل على لسان الأصمعي و نحوه ممّن يبول على قدمه»؛** بعد از اینکه فهمیدیم قرآن زبان همه اینها است؛ بر لسان اصمعی و مثل اصمعی ممن یبول علی قدمیه؛ لسان اصمعی ممن یبول؟! گوای اصمعی برای جاهلیت و بیابان بوده؟! اینکه حرف او نبود. یعنی «من» را که او برای «نقل» گرفته بود، چون فضای مرحوم شیخ فضای نقد است، ایشان به‌معنای بیان جنس می‌گیرند. آن وقت هم ادامه می‌دهند و می‌گویند ما که عاشق اصمعی نیستیم. اصمعی و نحوه او ممن یبول، عرب هستند، قرآن هم بر زبان عربی نازل شده است. پس ما به اصمعی چه کار داریم؟!

خب حمزه چطور؟ اینها عرب هستند و عربی ثابت می‌شود،**«و لم يثبت صحّة قراءة حمزة في لسانه و لا تواترها عن النبيّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم)، فتخطئة اجتهاد حمزة في قراءته لا تقدح في عدالته»؛** خب شارح شاطبیه این را گفت؟! اصلاً این را نگفته بود. می‌گویند عدالتش مشکلی ندارد، ولی اجتهاد کرده. و حال آنکه او می‌گوید عادلی است که می‌گوید سمعت. ببینید اینها چیزهایی است که در فضای کتب قرن یازدهم فراوان می‌بینید. اما در اینجا چه فرمودند؟ فرمودند ظاهر از علماء ما این است که قرائتی از قراء سبعه ثابت شده، اصلاً نیازی نیست که مطابق با نحو باشد. یعنی اصمعی اگر زبان عرب را می‌گوید، قاری دارد یک چیزی می‌گوید که فوق حرف نحوی ها است که همه نحوی ها هم باید به او مراجعه کنند.

---

[1]کتاب الصلاة ج ۱ ص ۳۵۷

[2]همان ۳۵۸

[3]همان ۳۵۸

استشهاد نحات به قرائات شاهدی بر استناد قرائات به ملک وحی

البته قبلاً هم گفته بودند و نکته خیلی خوبی بود. یکی از مطالب بسیار مهم این است که نحوی های قوی و اساطین نحو، به شواهد بعد از اسلام و بعد از نزول قرآن اعتناء ندارند. شواهد بعد از نزول قرآن را شاهد نحوی نمیدانند. آن هایی که نحو میدانند اصلاً اعتناء نمیکنند. شاعری که برای قرن اول است، حرفش فایده ندارد. حتماً باید در زمان نزول قرآن و قبل از آن باشد. برای چه؟ برای استناد به اینکه چیزی بتواند در فضای قواعد نحوی حرف بزند. و حال آنکه نحوی ها اتفاق دارند –همه اساطین از سیبویه و...- که به قرائات استشهاد میکنند. این استشهاد به چه معنا است؟ اگر قرائات برای قرن دوم بود که استشهاد غلط بود. خود سیبویه برای قرن دوم است و سائر نحات. شما نحو را ببینید، پر از استشهاد به قرائات است. پس معلوم میشود که خود نحات این قرائات را نزول قرآن کریم میدانند، نه اجتهاد یک قاری که صد سال و دویست سال بعدش آمده است. اینها نکات مهمی است. لذا صاحب مفتاح الکرامه در مقام سابع این را فرمودند که علماء ما میگویند مطابقت با عربیت نیاز نیست.

شاگرد:...

استفاده ای مهم از تاریخ نگارش کتب الحجة للقرائات

استاد: همانطور که ملاحظه میکنید هیچکدام از کتابهای حجه القرائات بمعنای تصحیح القرائات ای ترجیح بمعنای در قرائت دیگر نیست. من قبلاً هم عرض کردم که این ناشی از بستر عراق بود. ابن مسعود هم پایه‌گذار آن است. نمیدانم پیدا کردی ای نه، در بین علماء مشارقه و قراء آنها که اندلسیین و غرب آفریقا است، یک کتاب پیدا کنید در مورد الحجه فی القرائات. البته من یکی پیدا کردم ولی او جامع بوده و مسافرت میکرده؛ یک کتاب پیدا کنید که راجع به ترجیح القرائات نوشته شده باشد؛ الحجه فی القرائات؛ همه آنها برای منطقه عراق است. برای بغداد است. تمام این کتابهای الحجه فی القرائات برای بستر بغداد و بستر رشد نشر قرائت بصری و کوفی است. آن هایی که اهل قرائت نافع –قرائت اهل المدینه؛ قرائت اهل الحرمین- بودند، در فضای آنها اصلاً بحث ترجیح القرائه مطرح نبود. همان حرفی که نافع زد که ما داریم کلام خدا را برای شما نقل میکنیم. شما میگویید این بهتر است و آن بدتر است؟ چه کار دارید؟! من قبلا حرفهای او را عرض کردم. این خیلی جالب است. ولی مکرر آمده و من هم گذاشتم، ترجیحاتی که میدهند به نحوی نیست که دیگری را رد کنند.

این مجمع البیان است؛ از اول تا آخر را ببینید. مقدمه چاپ آل البیت را خواندیم و توضیح دادم. گفته بودند سبک مرحوم طبرسی این است که وجوه القرائات را میگوید اما ترجیح نمیدهد. ترجیحی که کار را تمام کند. لذا گفتم وجوه القرائات درست است، نه ترجیح. گفتم علامت ضرب در میزنند. چقدر اینها لطیف است. فخر رازی گفت ترجیح، شما یک کتاب با عنوان ترجیح پیدا کنید. کتابهایی که از ابو علی فارسی و ابن خالویه هست، چیست؟ الحجه للقرائات. نه الترجیح. یعنی هفت قرائت است که دلیل این قرائات را میگوید. الحجه للقرائات خیلی فرق دارد با تخطئه القرائات با الترجیح فی القرائات. کتابها به این صورت بوده. سبکشان به این صورت بوده. عبارات مرحوم سید رضی، سید مرتضی را ببینید. الحمد لله در فدکیه هم گذاشته شده است. مرحوم سید رضی بوضوح میگویند که این قرائات همه در کنار هم هستند و ترجیح معنا ندارد، جز حجه. محجوج است به این، یعنی برای آن دلیل میآوریم که دلیل این قرائت این است.

شاگرد: حجتی که برای قرائات میآوردند تنها مسائل زبانی نبوده؟ مثلاً نافع می گفته دو راوی داشته باشد، ای آن چه که حفص از عبدالله بن عمر انتخاب کرده بود... .

استاد: اینها بحثهایی است که من مواد خامش را جمع کرده‌ام، خود بحث هایش همه باید مطرح شود. یعنی آن چیزهایی که برای بحث، حالت به چالش کشیدن دارد، همه باید شماره گذاری شود و بحث شود. فعلاً این عبارتی که ایشان راجع به نحو فرمودند این بود.

نقدی بر کتاب «پژوهشی در رسم المصحف»

خوب شد که عبارت را خواندم. چون پیش نمی رفت. هفته قبل گفتم به سه چیز برخورد کرده‌ام؛ در اینکه به‌وضوح می‌گویند دیدگاه شیعه این است. خب این اجماعاتی که در اینجا داریم که لااختلف فیه احد، اما در زمان ما یک دفعه به این صورت می‌شود. یکی کتابی بود که خدمت شما عرض کردم. اجازه دادند و من در کتاب هم دست بردم. من که مطالعه می‌کردم به صفحه هشتاد و سه رسیدم. دیدم که از محقق اول مطلبی را نقل می‌کنند؛ محقق حلی می‌گوید... . تا من عبارت را خواندم در فضای طلبگی گفتم صد در صد این عبارت محقق نیست. بعد رفتم مراجعه کردم؛ چون از المختصر محقق آدرس داده بودند، دیدم این مقدمه محقق کتاب است. عبارت محقق کتاب را به ایشان نسبت داده بودند. خب مانعی ندارد، این اتفاق می‌افتد.

شاگرد: ایشان هم محقق است!

استاد: بله! ولی سال فوت او را هم نوشته است! محقق، هم حلی نیست و هم اینکه محقق حلی متوفای 670 است. خب عبارت معلوم بود؛ در مختصر که متن فقهی بود این بیاید؟! وقتی شما نگاه کنید اصلاً نمی خورد. ولی خب می‌شود، در جستوجوهای امروزی می‌شود. آدرس صفحه هم داده بود، جلد یکم، صفحه 17. معلوم بود که برای مقدمه است. خب این به‌عنوان اینکه لبخندی هم زده باشید.

شاگرد: اسم کتاب چیست؟

استاد: پژوهشی در رسم المصحف. انصافا کتاب خوبی است. من که این کتاب را دیدم، الآن که شصت را در کردم، گفتم اگر از روز اول طلبگی این کتاب درسی برای ما بود، خدا می‌داند که چقدر جلو بودیم. یعنی چیزهایی در این کتاب هست که بعد از شصت سال شنیدم! در این کتاب چقدر زحمت کشیده‌اند. کتاب خیلی خوبی است. خلاصه اساتیدی بودند که اهل فن بودند و رشته آنها بوده، حفظهم الله و جازاهم الله خیرا!

شاگرد: پس چطور محقق کتاب را به جای محقق حلی جا زدند؟

استاد: نه، آن برای دستگاه کامپیوتر امروز است. یعنی اگر کتاب غیر فایلی در دستشان بود، تمیزی می‌دادند. در جست و جو این قسمت می‌آید و بعد هم کپی می‌کنند و با آدرس می‌آید و می‌گوید مختصر النافع صفحه فلان. مؤلف هم می‌گوید محقق. این برای اشتباهاتی است که به‌خاطر کامل نبودن نرم‌افزارها است. یعنی مقدمه را از آن جدا کند و اگر مطلبی از مقدمه است بگوید که برای کتاب نیست. این ازاینجهت است و الا خدا می‌داند که سر سوزنی قدحی برای این افزه نیست. این اتفاق می‌افتد.

حاج آقای حسن زاده مکرر می‌فرمودند آقا قلم به دست بگیرید، نصف صفحه مطلب علمی بنویسید، آن وقت می‌فهمید یعنی چه! نصف صفحه بنویسید، آن وقت می‌فهمید که علماء چه

زحمتی کشیده‌اند. حاج آقای بهجت می‌فرمودند که آن آقا –معروف هم هستند- بعضی از صفحات را می‌نوشت و مطلب تحقیقی را سر می‌رساند اما خودش با زبان خودش آن‌ها را می‌لیسید. با مرکب می‌نوشت و خودش می‌لیسید. یعنی می‌دیدی که من چه نوشته‌ام! می‌لیسید که محو شود. منظور این‌که نمی‌خواهیم زحمت علمی کسی را تخطئه کنیم.

انعکاس مبنای وحدت قرائت صحیح در کتاب پژوهشی در رسم المصحف

در صفحه کتاب، ۷۴ فرمودهاند:

> وجوه قرائات مختلف قرآن کریم امری انکار ناپذیر است، برخی کل آن را نازل شده از طرف خدا میدانند ولی طبق دیدگاه شیعه قرآن براساس یک قرائت نازل شده است.

ببینید شیعه را میگویند. خب ما که مفاتح الکرامه را میخواندیم، علماء شیعه به این صورت بودند؟! خب پس این اجماعات چیست؟! شهید ثانی چه گفتند که «کل ممما نزل به الروح الامین»؟! این یکی از آنها است. در صفحه ۷۶ باز همین است، فرمودند:

در پاسخ به این شبهه باید گفت که از دیدگاه **اهلسنت**، تمام قرائت مختلف نازل شده از طرف خدا است. و **طبیعتا**ً چنین شبهه ای در مورد **آنها** صادق نیست. اما در نگاه شیعه که قائل به نزول قرائت واحده است، باید گفت تعدد قرائات تحریف قرآن است و **قرآن** به دست ما نرسیده است.

بعد مطالب دیگری را ذکر میکنند که ان شالله بعدا ًمیخوانیم.

تهافتی در کتاب التمهید

میخواستم این را هم بگویم اما نشد. فقط اشاره میکنم خودتان ببینید. برای من طلبه؛ عرض حال است و خدا میداند حال بی ادبی نیست. در جلد دوم التمهید راجع به اعتبار مصحف چه میفرمایند. در فدکیه گذاشتهام؛ التمهید، بررسی اعتبار رسم المصحف. این عرض حال من است. شما نگاه کنید؛ فاصله دو صفحه به قدری کم است که من چندین بار خواندم؛ کتاب، کتاب درسی و کلاسیک است. شاگردان ایشان باید سؤال میکردند. بین دو مطلبی که به ذهن من متهافت میآید به قدری صفحات کم –بیست صفحه- است که من تردید میکنم و میگویم شاید منظور ایشان چیزی است که من نمیدانم. برای شما که میگویم شما نگاه کنید. اول که میخواهند حرف ابن جزری را در کنند، چه کار بر سر مصحف در میآورند اما بیست صفحه بعد که میخواستند حرف مختار خودشان را بگویند چطور بیان میکنند. اصلاً من متحیر میشوم. حالا شما نگاه کنید و ببینید اگر ایشان مقصودی دارند که من نفهمیدم حتماً برای من بفرمایید. ای از شاگردان ایشان سؤال کنید. به ذهن من اینها متهافت میآید. در جلد دوم، صفحه ۱۳۱ و صفحه ۱۵۳است. من عبارات را رنگی کردهام. در فدکیه ببینید.

شاگرد: با توضیحی که در مورد «واقعاً» دادید، دیگر جواب صاحب مفتاح الکرامه جواب اشکال نمیشود. چون در «واقعاً» اختلاف میکردند اما من میخواستند بگویند تو داری واقع را تغییر میدهی. ولی اختلاف نحویون که سر واقع نیست. همانطور که شما فرمودید این نحوی میگوید طبق این قرائن به این صورت بخوانیم و نحوی دیگر میگوید به آن صورت بخوانیم. در اینجا که اصلاً واقعی نیست.

استاد: واقع این است که در زبان عرب این غلط است. کوفی میگوید این درست است و بصری میگوید در زبان عرب این جمله غلط است.

شاگرد: یعنی زبان عرب را فرض میکنند که یک چیز است، مثل قرآن که یک چیز است.

استاد: اشکال ایشان این بود، میگویند کوفیین میگویند این در زبان عربی غلط است و بصریین میگویند که غلط نیست. خب واقعاً یکی دارد صحت را تثبیت میکند و دیگری غلط را تثبیت میکند.

شاگرد: دراینصورت نقض میشود. یعنی فخر رازی همان اشکال را هم در اینجا میآورد می گوید آنجا باشد و این جا هم باشد.

استاد: لذا هم ایشان هم بهعنوان در آن نگفتند. گفتند «قد یستأنس». صاحب مفتاح الکرامه عبارت را خیلی لطیف و عالمانه آوردهاند ولی لسانش این است که در اینجا کسی اشکال نمیکند. پس این ایرادی است به او. یعنی لحن، لحن تنقیص حرف فخر رازی است اما نه به لسان در. بعد دنبالهٔ آن میگویند «فتامل». یعنی باز هم بر میگردند.در فدکیه عنوانی به نام «معنی اختیار القرائه» هست. ای کتاب آقای هادی فضلی را دیدهاید؟ القرائات القرآنیه تعریف و تاریخ. در آن جا هم اختیار القرائه را توضیح میدهند.

شاگرد:در نحو بیشتر در مسائل اجتهادی و تحلیل ها و ترکیب ها بیشتر اختلاف دارند.

استاد: یک تفاوتی که قراء در قرآن داشتند این بود که اگر برای یک قاری تواتر به نحو شهرت نبود، شواذ را اعتناء نمی کردند. یعنی نحوی ها هنوز اسهل میگیرند تا خود قراء.

کتاب مناسب برای تدریس در بحث قرائات و علوم قرآنی

شاگرد: در علوم قرآن اگر متنی را برای تدریس در دانشگاه بخواهیم، چه چیزی را پیشنهاد می‌کنیم؟

استاد: شاطبیه متنی است که خیلی شروح دارد. ولی در الازهر همه اینها را دارند. مرتبه به مرتبه است. مثلاً اول شاطبی را می‌خوانند. بعد طیبه النشر را می‌خوانند. ولی اگر بخواهند جامع تر باشد، طیبه النشر بیشتر رایج است.

شاگرد: اگر بخواهد مختصر باشد، چه کتابی را پیشنهاد می‌کنید؟

استاد: شما که می‌گویی من خجالت می‌کشم. چون ما اصلاً از این علوم و از این خصوصیات برانی بودیم و هستیم. ببینید اگر آدم بخواهد قرائات را بخواند غیر از علوم قرآنی است. کتابی به نام مقدمات فی علم القرائات هست؛ سه نفر هستند که استاد دانشگاه هستند. این در دانشگاه ارزش تدریس هم می‌شود. ولی روی مبانی اهلسنت است. مبانی اینجا باید به‌صورت جدا گانه به‌خوبی نوشته شود. کتاب‌های کلاسیکی که هست نوعاً به این صورت بحث کرده‌اند. مثلاً کتابی نوشته شده به‌عنوان افسانه سبعه احرف. خب کسی که در رشته علوم قرآنی باشد و طبق مبانی شیعه اینها را افسانه بدانند، خودشان استاد راه‌نما شده‌اند برای فایلی که هفته قبل خواندم. می‌گویند اگر اینها افسانه است علامه طباطبائی چطور در المیزان در بیست مورد قرائت غیر مشهور را ترجیح داده‌اند؟!

شاگرد: قرآن و رؤیای هفت حرف است. برای دفتر تبلیغات هم هست.

شاگرد۲: این جزوه به مبانی کلاس ما نزدیک تر است. درست است برای اهلسنت است ولی... .

استاد: بله، باید تطبیقی کار شود. آنها کاری با کتب شیعه ندانشتند و تنها حرف خودشان را زدند. خود اینها مباحثه کردیم و فایل‌هایش هم هست. جلسه چهارشنبه بود که شب می‌رفتم، چندین صفحه آن را سطر به سطر شاید یک سال و خورده‌ای مباحثه کردیم. خیلی از جاهایی که ایراد داشت را گفته ام. ولی از حیث اصل اینکه اجماع شیعه و صحت قرائات و تواتر آنها با هم شریک هستیم. اما خیلی از توجیهات و مطالبی که دارند قابل مناقشه است.

مسأله سماع در روایت و قرآن

شاگرد: مسأله سماع هم در روایات هست؟ برخی از اساتید به این صورت می‌گویند اجازاتی که در کتابها هست، تشریفاتی است.

استاد: من عرض کردم که اصلاً به این صورت نیست. شواهد عدیده‌ای هست که می‌نشستند و تحدیث می‌کردند. کتابهای این مشایخ بزرگ حدیث مانده است، بقیه نمانده است. امالی شیخ صدوق، امالی مفید، امالی شیخ طوسی، امالی سید مرتضی. امالی به چه معنا است؟ یعنی تاریخ می‌زند و می‌گوید «امالی علیان الشیخ» در فلان سال و فلان جا. «امالی علیان» یعنی همینطور گفت و ما کتابش را گرفتیم و رفتیم؟!

شاگرد: در حدی بود که غیر از آن شاذ باشد؟

استاد: شاهدش در فدکیه هست. در آن جا از فقیه و جاهای دیگر شاهد آوردهام که می‌گوید سطر به سطر این کتابها را نزد فلانی خواندهام. خیلی جالب است. مقدمه فقیه را آوردهام. در بخش علم الحدیث بروید، همان صفحه اول دارد، نقل اجازات حدیث. می‌گوید سطر به سطر، در جای دیگر می‌گوید دوبار. قرأت علی شیخی مرتین. خیلی است که آدم برخی از شواهد را بیاورد و خروجی آن را این قرار بدهد که کل واقع همین است. و حال آنکه شواهد عدیده دیگری خلافش وجود دارد.

شاگرد: استبعاد می‌کردند که در هشتاد جلد چطور اینطور عمل می‌کردند.

شاگرد۲: در قرآن هم همینطور بود؟ یعنی می‌نشستند و حرف به حرف می‌خواندند؟

استاد: خودشان می‌گویند. شهید ثانی می‌گوید من قرائت سبعه را دو دور دیدم. دومی را تا فلان جا رسیدم اما نتوانستم ادامه بدهم. تصریحات ایشان است. تازه عرض و سماع بوده. یعنی اول باید استاد بخواند و بعد دوباره شاگرد برای استاد بخواند تا استاد ببیند که او به‌خوبی ادا کرد ای نه.

والحمد لله رب العالمین